

بی فکری و ناسپاسی به راه های نامناسب و غریب می انجامد

افسیان ۵ ، ۱۵-۲۰



پس، بسیار مراقب باشید که چگونه رفتار می‌کنید، رفتاری نه چون نادانان بلکه چون دانایان 16. فرصتها را غنیمت شمارید، زیرا روزهای بدی است 17. پس نادان نباشید، بلکه دریابید که اراده خداوند چیست 18. مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می‌کشاند؛ بلکه از روح پر شوید 19. با مزامیر، سرودها و نغمه‌هایی که از روح است با یکدیگر گفتگو کنید و از صمیم دل برای خداوند بسرایید و ترنم نمایید 20. همواره خدای پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح برای همه چیز شکر گوید.

چرا ژینا مهسا امینی کشته شد؟ مطمئناً فقط به علت یک روسری کوچک پارچه ای نبود!... پس چرا؟ هرگاه در مورد چیزی واقعاً وحشتناک یا چیز بسیار بدی می شنویم، این سؤال پیش می آید. چرا؟ چرا انقدر زیاد باید مردم از طریق بمب ها یا شلیک ها بمیرند؟ چه فایده ای دارد؟ آیا همه چیز در موضع قدرت پیدا می شود؟ یا به علت پول است؟ اگر این همه سوال را از پولس پرسیده بودید، واکنش آشکاری نشان می داد. پولس می‌گوید: « همه آنها در هویت انسان قدیمی پیدا می شود! همه آنها از طبیعت او ناشی می شود که اساساً از شیطان گرفته شده است. » در نامه ای به افسسیان که من همین الان خواندم، پولس انسان های قدیمی را تفسیر می کرد. در آن نامه به افسسیان مدام انسان قدیم را از انسان جدید متمایز می کرد. انسان قدیم که تحت تأثیر امیال فریبنده دستخوش فساد بود با هر چیز خوبی مخالف بود. انسان قدیم فقط آنچه را شیطان و شهوتش به او دیکته می کند تولید می کند. انسان قدیم اساساً شر است و بنابراین فقط شر تولید می کند. عواقب آن دقیقاً همان است که ما هنوز می توانیم تا سرتاسر جهان ببینیم. خونریزی، نفرت و مرگ بی معنی بسیار! ما می خواهیم از همه ی این چیزها فاصله بگیریم. ما نمی خواهیم کارهایی را انجام دهیم که انسان قدیمی انجام می دهد، بلکه می خواهیم طرز فکری داشته باشیم، که انسان جدید ارایه می دهد. ما می خواهیم متفاوت باشیم و می خواهیم رفتار پاک داشته باشیم. ما می‌خواهیم مسیحی باشیم، بنابراین این سؤال را می‌پرسیم: «مسیحی بودن به چه معناست؟ یک فرد مسیحی رفتار خودش را اینگونه توصیف کرد: «من به عنوان یک پروتستان تعمد گرفتم. اما من دعا نمی کنم و همچنین کتاب مقدس را نمی خوانم و به هیچ وجه به مسیحیت علاقه خاصی ندارم. تنها سعی می کنم انسان خوبی باشم.» به نظر من مسیحیان زیادی هستند که چنین ایمان بی تعهدی دارند. آنها مسیحیانی بی فکر هستند. برای آنها مسیحی بودن تنها یک سنت است. یعنی کاری که از روی عادت انجام می دهند. و سپس مسیحیت فقط در غسل تعمید، ازدواج و در مراسم خاک سپاری خلاصه می شود. این مسیحیت بی فکر و کور کورانه خواهد بود. می توان چنین مسیحیتی را مانند یک لاستیک دوچرخه تصور کرد که به خوبی در مرکز قرار ندارد. زمانی که یکی از چرخ های دوچرخه کج باشد باعث ناراحتی زیادی می شود و به تدریج لاستیک از بر خورد با ترمز دوچرخه ساییده می شود و آدم نمی تواند به راحتی روی خیابان براند. و در چنین روزی آدم دوست دارد این دوچرخه را به گوشه ی انباری بیاورد! در نامه به افسسیان، پولس از زندگی مسیحیان بی فکر اینگونه صحبت می کند که در برخی از موارد می تواند مثل چرخ دوچرخه به صورت منظم نچرخد و به این سو یا به آن سو حرکت کند. اینطور است وقتی خود مسیح در مرکز نیست. به عنوان مثال، اگر ما فقط مسیحیت را به این معنا درک کنیم که باید تنها مردم خوبی باشیم، دیگر در مسیح متمرکز نیستیم. و بعد همه چیز خراب می شود. ما مسیحیت را به لاستیک دوچرخه ای تبدیل کرده ایم که می لرزد و مدام به این سو و آن سو حرکت می‌کند. چون چنین است، بسیاری از مردم دیگر حتی نمی دانند مسیحی بودن به چه معناست. جای تعجب نیست که برخی می پرسند: چرا اصلاً می خواهید مالیات کلیسا را بپردازید؟ اصلاً چرا می خواهید هر کار مسیحی را انجام دهید؟ چه بهره ای می برید؟ چه فایده ای دارد؟ پولس می خواهد فکر ما به مرکز جذب کند. او نمی‌خواهد که ما مسیحیان بی‌ذهنی باشیم، بنابراین می‌گوید «بسیار مراقب باشید که چگونه رفتار کنید، رفتاری نه چون نادانان بلکه چون دانایان» و برای این تفسیر از کلمه «اکریبی» استفاده می کند. این بدان معنی است که ما به شدت به رفتار نگاه می کنیم. بنابراین پولس در اینجا به ما یاد آوری می کند که هویت ما با عیسی وابسته است و تنها او است که بر فکر ما تاثیر می گذارد. وقتی به این موضوع که چه کسی هستیم فکر می کنیم، پیامدهایی در کل زندگی مان دارد. و به اوج زیبایی می رسد وقتی به خدا سپاس می گوئیم! جالب این است که هم در زبان آلمانی و هم در انگلیسی، و حدس می‌زنم همینطور در زبان فارسی واژه ی تفکر رابطه ای با تشکر دارد. کلمه اصلی آلمانی برای تشکر "dank" از "denk" گرفته شده است «و بنابراین معنی زیر را دارد: « به چیزی فکر می‌کنم و سپس تشکر می کنم.» به طور خلاصه می‌توان گفت: یک نگرش سپاسگزاری از جایی به وجود می‌آید که کسی فکر می‌کند. حدس می‌زنم که واژه ی فارسی «تشکر» رابطه ای با واژه ی «تفکر» دارد... یعنی:

هنگامی که کسی تفکر می کند تشکر می کند. برعکس هم درست است، یعنی هنگامی که کسی ناسپاس است، تفکر نکرده است. این مثال کوچک در مورد واژه های تفکر و تشکر به جهت جالبی اشاره می کند. یعنی: تفکر و تشکر با یکدیگر ارتباط دارند. شما همچنین می توانید این را در زندگی عادی مشاهده کنید: تصور کنید شخصی کادویی بگیرد و آن را بدون هیچ حرفی و بدون تفکر به گوشه ای پرتاب کند یا حتی آن را مستقیماً به زباله بیاندازد. این کار توهین به بخشنده است. پس چنین شخصی نمی اندیشد و لذا ناسپاس است. همین را می توان در بسیاری از موارد دیگر در زندگی ما مشاهده کرد. و به خصوص درباره ی زندگی ما به عنوان مسیحی صدق می کند. اگر مسیحی باشم، می دانم که به خودم تعلق ندارم، بلکه به خدا تعلق دارم. اینکه امروز با دست و پا و چشم و سر اینجا هستم هدیه ای ویژه از جانب خداوند است. می توانم به این فکر کنم که چقدر برای این بدن ارزش قائل هستم. من می توانم برای آن سپاسگزار باشم. می توانم بگویم: «خدایا تو همه چیز را به من داده ای! تو به طرز شگفت انگیزی زندگی من را تا به امروز حفظ کرده ای و هر آنچه را که نیاز دارم به من داده ای! من بابت آن از تو متشکرم!» یا می توانم همه چیز را خیلی بی فکر رها کنم. بنابراین می توانم اجازه دهم زندگی من به باد برود، بدون اینکه زیاد به آن فکر می کنم که از کجا آمده ام و به کجا می روم. سپس پولس توضیح می دهد که چگونه می توان چنین بی فکر زندگی کرد و به طور خاص به افراط در نوشیدن مشروب اشاره می کند. این بدان معنا نیست که پولس مخالف هرگونه نوشیدن شراب یا الکل است. اما فقط می خواهد به بی فکری اشاره کند. این خطر وجود دارد که فرد در استفاده از الکل افراط کند و آن را بدون فکر انجام می دهد. الکل به زودی فکر را خراب می کند... بنابراین آن فرد نمی تواند تفکر کند چون فکرش در مشروب غرق شده است. و به همین ترتیب او تشکر را ریشه کن می کند. و در انتهای این مسیر با مسمومیت بدن با الکل، روابط بین فردی نیز اغلب مسموم می شود. بنابراین می توان گفت که مسیر بدون تفکر منجر به ناامیدی می شود! این امر نه تنها در مورد اعتیاد به الکل صدق می کند، بلکه در مورد بسیاری از موارد دیگر نیز همین گونه است. ما همچنین می توانیم تحت تأثیر نگرانی های بسیاری باشیم. ما همچنین می توانیم به سادگی توسط نفرت یا حرص از راه به در برویم. نتیجه همیشه یکسان است. زندگی مسموم می شود و بدون تشکر و بدون ایمان می ماند. اگر به مثال لاستیک دوچرخه برگردیم، می توان گفت که، یک مسیحی در حالی که چرخ در مرکز قرار ندارد دوچرخه سواری می کند و دائماً به این سو یا به آن سو می لغزد. در انتهای این راه تنها ناامیدی و بی هدفی است. پولس دقیقاً برعکس این را از مسیحیت انتظار دارد. چه چیزی ما را به عنوان مسیحی تعریف می کند؟ چه چیزی ما را خاص می کند؟ چیزی که ما را خاص می کند این است که چه کسی در مرکز قرار دارد. ما فرزندان خدا هستیم! خدا در مرکز است. این بدان معناست که عیسی در ماست. و همانطور که عیسی در وسط جامعه ایستاده و نور جهان از او ناشی می شود، درست در میانه زندگی ما نیز ایستاده و زندگی ما را تعریف می کند. عیسی در من و تو می درخشد. و به همین دلیل است که ما می توانیم عیسی و نور او را به تمام جهان بتابانیم. این یک جمله جسورانه است! و نشان می دهد که ما هدف داریم. از این رو چنین هدفی داریم که خود عیسی سرچشمه است. ما می توانیم پای همان کلماتی که عیسی به ما وعده داده بود بایستیم. وقتی به نام پدر و پسر و روح القدس تعمیم می گیریم، فرزندان خدا می شویم. پس ما اساساً متعلق به خدا هستیم. و چون روح خدا از طریق تعمیم به ما تعلق دارد، می دانیم که خدا در ماست و همچنین از طریق ما عمل می کند. و این فکر منجر به تشکر می شود. در این شکرگزاری هرگز تنها نمی مانیم و همیشه آینده ای داریم. پس با اطمینان دست دیگری را در دستمان می گیریم و آهنگ شادی و ستایش می خوانیم، حتی در میان بسیاری از چیزهای وحشتناک در این جهان. «همدیگر را با مزامیر و سرودها و سرودهای روحانی تشویق کنید و در دل خود برای خداوند آواز بخوانید، به نام خداوند ما عیسی مسیح، همیشه برای همه چیز خدای پدر را شکر کنید.» آمین